



تخت جمشید یا پارسه؟

مهدی فتوحی

تصویر: بازوبند زرین هخامنشی با نقش دو جانور اسطوره‌ای بالدار با سر شیردال؛ ۴-۵ پیش از میلاد؛ از گنجینه‌ی آمودریا؛ کشف از تخت‌کواد تاجیکستان؛ وزن ۳۹۶.۵۰ گرم، ضخامت: ۲.۶۱ سانتی‌متر؛ پهنا: ۱۱.۵۷ سانتی‌متر، محفوظ در باستان‌خانه‌ی بریتانیا.

◦◦



fold-era.com

تخت جمشید یا پارسه؟

مهدی فتوحی



هر بار که داستان‌های بخش اساطیری شاهنامه را می‌خوانم نکته‌ای به ذهنم خطور می‌کند که احساس می‌کنم باید نوشته و گفته شود. انگار این بخش باریک و فشرده‌ی شاهنامه لب لباب تاریخ و فرهنگ و اسطوره‌ی ما را در خود فشرده و پنهان کرده است. این روزها داشتم به نام «تخت جمشید» می‌اندیشیدم و این که چرا مردم عامی به «پارسه» «تخت جمشید» می‌گفته‌اند. اصلاً این ماجرای «تخت جمشید» چه بوده که اینقدر معروف شده؟ برای بررسی این ماجرا ناگزیریم بار دیگر به داستان جمشید از بخش اساطیری شاهنامه سرک بکشیم. جمشید پیشدادی، پس از سازندگی‌های بسیار و طرح‌های سیاسی و اقتصادی نو که می‌اندازد، دست به کار ساخت یک کاخ می‌شود:

بفرمود پس دیو ناپاک را
به آب اندر آمیختن خاک را
هر آنچه از گل آمد چو بشناختند
سبک خشت را کالبد ساختند
به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد
نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند
چو ایوان که باشد پناه از گزند...

تا اینجای داستان بر ما روشن می‌شود که جمشید، نخستین شاه اساطیری ایران است که دست به کار ساخت‌وساز یک کاخ شده و پیش از او، این کار میان ایرانیان مرسوم نبوده. پس وقتی کسی از عوام‌الناس خرابه‌های «پارسه» را می‌دیده، بلافاصله یاد اولین شاه اساطیری می‌افتاده که کاخ ساخته و ایوان و برج بر افراشته؛ یعنی جمشید.

و اما ماجرای تخت:

در ادامه فردوسی در نامورنامه‌ی خویش می‌گوید:

همه کردنی‌ها چو آمد به جای
ز جای مهی برتر آورد پای
به فرکیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی
ز هامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا
نشسته بر او شاه فرمانروا
جهان انجمن شد بر آن تخت او
شگفتی فرومانده از بخت او
به جمشید بر گوهر افشاندند

مر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرمز فرودین
بر آسوده از رنج روی زمین
بزرگان به شادی بیاراستند
می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار
به ما ماند از آن خسروان یادگار

در این چند بیت مختصر چند نکته‌ی بسیار مهم نهفته است که می‌تواند پاسخ پرسش ما باشد.

۱- جمشید پس از ساختن کاخ و سازندگی‌های بسیار دستور ساختن یک تخت را می‌دهد. ما نقش‌های گوناگون و بسیاری از پادشاهان هخامنشی در تخت جمشید می‌بینیم که بر تخت نشسته‌اند و کسانی پیشاپیش آنها به خدمت یا به احترام ایستاده‌اند. همین تصویر می‌توانسته بیننده‌ی عامی را که جز شاهنامه‌ی فردوسی هیچ منبع دیگری برای شناخت تاریخ حقیقی ما نداشته به اشتباه بیفکند تا پندارد این همان کاخ و این همان تخت جمشید است.

۲- این تخت بر دوش دیوان حمل می‌شده. در چندین و چند نقش برجسته از پارسه ما تخت شاهی را بر دوش ۲۸ یا ۳۰ نفر می‌بینیم. از درهای تالارها گرفته تا سر در مقبره‌های شاهان. برخی این حاملان را سران ملل تابعه می‌دانند و برخی از آن برداشتی طبیعی و اساطیری دارند و برخی دیگر آنان را جزء جاویدانان (در هر دو معنای گارد جاویدانان و معنای نامیرایان ابدی) می‌شمرند. اما من در مقاله‌ی سرنمون استبداد دینی قبلاً هم اشاره کرده‌ام که مقصود فردوسی از دیو، اقوام غیرایرانی است. یادمان باشد که هنوز هم که هنوز است تخت پاپ اعظم، رهبر کاتولیک‌های جهان را سران خانواده‌های بزرگ و اشراف بر دوش می‌کشند. این می‌تواند با نظریه‌ی مکان همپرسگی بودن تخت جمشید همخوانی داشته باشد.

۳- تخت جمشید، گوه‌ر نشان بوده. این بر ما ثابت شده که بسیاری از نقوش برجسته‌ی پارسه هم مزین به سنگ‌های قیمتی و طلا و نقره بوده‌اند. بی‌شک در میان این نقوش، تخت شاه نیز مزین به طلا و نقره بوده. و این دلیلی دیگر است بر ایجاد این گمان در تخت جمشید.

۴- تصویر شاه بر تخت نشسته بر دوش دیوان که از این ابیات استخراج می‌شود نکته‌ی مهمی را به ذهن من می‌آورد که تاکنون ندیده‌ام جز در کتاب دکتر مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، در جایی دیگر سخن از آن به میان آمده باشد:

در اساطیر ودائی هندی جمشید، سرور جهان مردگانی است که به سعادت ابدی رسیده‌اند. یعنی فرمانروای بهشت برین. او با خدایان جهان ودائی به دوستی و خوشگذرانی سرگرم است. به خصوص با ورونه و اگنی، خدای آتش، در ارتباط است. اگنی دوست یمه و پرستار او است. خدایی به اتفاق یمه، اگنی یا آتش پنهان شده را می‌یابند. او شاه جهان مردگان سعادت‌مند است. یمه و ورونه دو شاهی هستند که در بهشت به پذیرهی مردگان می‌آیند. او گردآورنده‌ی مردم است. او راحت‌بخش مردگان است. در این جایگاه وی که منزل مردگان است او برترین آسمان را در اختیار دارد و در آنجا مسکن گزیده است.

(ذیل یادداشت‌های بخش پانزدهم پژوهشی در اساطیر ایرانی نوشته‌ی دکتر مهرداد بهار، بخش پانزدهم، صفحه‌ی ۲۲۵)

این بخش را عیناً از کتاب دکتر بهار نقل کردم تا از آن نتیجه‌ای بگیرم. پس از حمله‌ی اسکندر و آتش‌سوزی تخت جمشید، کاخ و تالارهای آن رفته رفته در زیر خاک و گل مدفون شدند. تصور کنید برای ذهن یک انسان ایرانی عامی دیدن این کاخ‌های ویران با آن نقوش برجسته‌ی بی‌همتا در زیر خروارها خاک چه چیز را جز شهر مردگان تداعی می‌کرده؟ به‌علاوه ما دخمه/گورهای شاهان هخامنشی را هم داریم که در دل کوه‌ها جای گرفته‌اند و ناخودآگاه آدم را به یاد نکروپلیس یا شهر مردگان می‌اندازند. یادمان باشد که هنوز برخی اروپاییان دخمه‌های نقش رستم را به نام نکروپلیس خطاب می‌کنند. حال با علم بر این آیا نمی‌توان ارتباطی میان جمشید که بر طبق اساطیر هندوایرانی پادشاه جهان مردگان است و ویرانه‌های تخت جمشید فرض کرد؟

در این رابطه می‌توان حتا به ارتباطی هم میان اسطوره‌ی جمشید و اوزیریس مصری که با عالم مردگان مربوط است یافت. یا با اورفهی یونانی، یا با دوموزی میان‌رودانی.

دکتر مهرداد بهار در همان ماخذ، جم را نمود زمینی ایزد میترا دانسته و دلایل خویش را هم برشمرده. اگر این گونه باشد داستان را باید پیشتر برد و میان جمشید و اساطیر کشاورزی و باروری پلی زد و از منظری دیگر این نکته را وارسید و جمشید را از اساطیر دوران‌های مادرسالاری ایران شمرد و به تبع آن داستان ضحاک را عصرای غلبه‌ی تفکر مردسالاری بر مادرسالاری انگاشت. شباهت‌ها هم بسیار است. جمشید پسر و پوهونت اوستائی یا ویونگهان پهلوی است که برای بار نخست گیاه هوم را می‌فشارد و جم به پاداش این عمل چون پسری برای او زاده می‌شود. جمشید کشاورزی و صنعت را رونق می‌بخشد. بوی‌های خوش را از گیاهان و نباتات استخراج می‌کند. پزشکی و مهندسی را می‌آموزد و می‌آموزاند. طبقات اجتماعی را مشخص و متمایز می‌کند. کشتی می‌سازد و بر آب می‌گذرد. مرگ و بیماری را ریشه‌کن می‌کند. زمین را گسترش می‌دهد. کوچ را می‌آموزد و می‌آموزاند. او حتا به هنگام مرگ در درخت جای می‌گیرد و اینها همه دلایلی می‌توانند باشند برگفته‌ی پیشین ما که جمشید یا ییما یا یمه از اساطیر دوران‌های کهن مادرسالاری است که در داستان‌های شاهنامه و اوستا به دست ما رسیده و مردم عامی که انتقال‌دهندگان و حاملان فرهنگ کشاورزی و دامپروری بوده‌اند با اطلاق این نام به پارسه قصد زنده نگاهداشتن این اسطوره را در قالبی معمارانه داشته‌اند. از طرفی دیگر ما در روایت‌های هندی تصویری از پردیس و بهشت را هم با عنوان زیست‌گاه ابدی جمشید می‌بینیم. این تصویر هم نمی‌تواند بی‌ربط با با برخی نقوش پارسه باشد. نقش گل نیلوفر که در فرهنگ هندی از قدمگاه بودا می‌روید یا نقش سرو که مستقیماً با آیین‌های همه‌آمیزی نخستین و باروری و جاودانگی مربوط است و من در مقاله‌ای آن را به تفصیل بررسیده‌ام؛ هر دو تداعی‌گر آن پردیسی‌اند که جمشید در آن جاودانه می‌زید و روان نیکوکاران را پذیره می‌شود. با این توصیف می‌توان چنین نتیجه گرفت که در ذهن یک بیننده‌ی عادی، پارسه می‌توانسته نمود زمینی آن بهشت اساطیری انگاشته شود که جمشید پادشاه آن است.

۵- جهان و جهانیان بر گرد تخت او فراز می‌آمده‌اند و به عبارتی شاه بر تخت خود به ملل تابعه بار عام می‌داده. دو نقش برجسته‌ی معروف از بار عام در تخت جمشید بوده و هست که یکی را به موزه‌ی ایران باستان انتقال داده‌اند و در آن مای بیننده‌ی ناآگاه از تاریخ دقیق ایران که تاریخ را جز از زبان نقال‌ها و سینه به سینه نیاموخته‌ایم به راحتی می‌توانیم سهواً خشایارشا را به جای جمشیدشاه بینگاریم. از طرفی این نکته باز می‌تواند تاییدی دیگر باشد بر نظریه‌ی مکان همپرسگی بودن تخت جمشید.

۶- ملل تابعه برای او هدیه‌هایی می‌آورده‌اند و گوهرافشانی می‌کرده‌اند. دیگر چه نقشی گویاتر از هدیه‌بران تالار آپادانا می‌تواند این نظر را در ذهن بیننده تداعی کند؟

۷- و همه‌ی اینها در روز اول سال نو یعنی یکم فروردین انجام می‌شده است. در اینجا باز یکی دیگر از ظرافت‌های تداعی معانی در شاهنامه و فرهنگ عوام رخ داده. ما کم و بیش بنا به برخی نقوش برجسته‌ی برخی تالارها همچون نقش شیرگاوژن در این گمان افتاده‌ایم که مراسم بارعام شاهان هخامنشی در پارسه در نوروز انجام می‌شده. در داستان جمشید به روایت شاهنامه نیز بارعام او در نوروز انجام می‌شده. حتا در نوروزنامه‌ی خیام هم بر تخت نشستن و بارعام جمشید در روز نخست فروردین ذکر شده. اینجا می‌توان از خود پرسید آیا مردم طبق روایت‌های سینه به سینه نمی‌دانسته و نشنیده بوده‌اند که شاهان هخامنشی در نوروز بر تخت نشسته به ملل تابعه بار می‌داده‌اند؟ این نکته البته به هیچ روی ناقض نظریه‌ی مکان همپرسگی بودن تخت جمشید نبوده و نمی‌تواند هم باشد که در زمان‌های گوناگونی از سال انجام و اجرا می‌شده.

باری بحث را با ذکر این نکته به پایان می‌رسانم که بیهوده نبوده و نیست که مردم عامی یک سایت بسیار مهم فرهنگی/تاریخی را با نام مهمترین چهره‌ی اساطیری ایران پیوند و گره زده‌اند. به رغم اشتباهات سهوی که هر کس می‌تواند بکند و دلیل آن هم نادانی تاریخی او است، حتماً نکته‌ای در پس این نام‌گذاری نهفته بوده که کشف آن به اندازه‌ی کشف خود اثر تاریخی و تاریخ آن می‌تواند جذاب باشد. کشف تاریخ از لابه‌لای اعتقادات و اساطیر.

◦ ◦

امرداد ۱۴۰۴



fold-era.com